



www.ElitesJournal.ir

مجله نخبگان علوم و مهندسی

Journal of Science and Engineering Elites

ISSN 2538-581X

جلد ۲- شماره ۴- سال ۱۳۹۶



## کنکاشی در پوشیده گویی های «مفتون امینی» به عنوان یکی از مختصات سبکی

علی صمد زاده<sup>۱</sup>، رسول بهنام<sup>۲\*</sup>

۱- کارشناس مسوول منابع انسانی پردیس شهید رجایی ارومیه

۲- استادیار گروه ادبیات دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید رجایی ارومیه

\* r.3450306@gmail.com

ارسال: شهریور ماه ۹۶ پذیرش: مهر ماه ۹۶

### چکیده

شاعران و نویسندگان برای افزایش تاثیر کلام، شیوه های متعددی را اختیار می کنند. یکی از برجسته ترین این آرایه ها، کنایه و پوشیده گویی و یکی از چهار فن مطرح در علم بیان می باشد. مفتون امینی از شاعران معاصری است که صاحب تالیفات متعددی قبل و بعد از انقلاب می باشد. هدف این مطالعه بررسی انواع کنایه در غزلیات ایشان اعم از قالب های نو و کلاسیک بوده و به همین منظور با انتخاب روش تحقیق تحلیلی - توصیفی و با به کارگیری ابزار کتابخانه ای و سند کاوی این مهم در آثار ایشان مورد کنکاش قرار گرفت. نتایج معلوم داشت که نویسنده به خوبی با کنایه و کاربرد آن آشنا بوده است به طوری که توانسته در جای جای اشعار خود آن را به نحو احسن به کار ببرد.

کلمات کلیدی: مفتون امینی، کنایه، بیان، سبک شناسی

### ۱. مقدمه

بدیهی است که تمام تلاش های زیباشناختی در هنر و ادبیات برای این است که هنرمند و سخنور بتواند با کمک آن ها، توجه مخاطب را به اثر خویش معطوف کرده و به عبارت دیگر، برای ادای هر معنایی، طرق و فونونی به کارگیرد تا مقصود خود را در هر مقامی به طریق خاصی تعبیر کند [۱]. شاعران که سال ها با واژگان و حروف زیسته و آن ها را پس و پیش و حذف و اضافه نموده اند طبیعتاً از ویژگی های بالقوه و بالفعل کلمات و عبارات به خوبی آگاه بوده و می دانند که چه کلمه یا عبارتی را در چه شرایطی به کار گیرند [۲].

نیم نگاهی به آثار شاعران فارسی گو در این میان نشان می دهد که آنان در مقایسه با شاعران دیگر کشورها، گوی سبقت را از همگان خارجی خود ربوده و در منطبق ساختن مقصود با کلام و مقتضای حال زبردستی خاصی از خود نشان داده اند، [۳] این گونه کاربرد ها را که باید از شیوه های انتقال عاطفه به مخاطبان نامید به نوعی می توان مربوط به سبک خاص شاعران نیز به شمار آورد.

کنایه یکی از چهار فن مطرح در علم بیان می باشد. کمتر شاعری می توان یافت که از آن استفاده ننموده باشد. درجه ی به کارگیری این فن به وسیله ی شاعران متفاوت است و همچنین نوع کنایاتی هم که از انواع کنایه ها استفاده می کنند متفاوت می باشد.

#### ۱.۱. آشنایی مختصر با مفتون امینی

یدالله امینی متخلص به مفتون در ۲۱ خرداد ۱۳۰۵ در شهرستان شاهین دژ، دهستان «هولاسو» به دنیا آمد. وی پس از گذراندن دبستان و دبیرستان در تبریز به تهران آمده و وارد دانشگاه شد. او دانش آموخته رشته حقوق قضایی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران است و به مدت سی و یک سال ( از ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۹) در وزارت دادگستری خدمت نموده و هم اکنون در تهران به سر می برند.

امینی در آغاز شاعری کلاسیک و کهن پرداز بود اما بعدها به ویژه طی سالهای پس از انقلاب به شعر بی وزن و قالب های نوپردازانه روی آورد. وی علاوه بر شعر فارسی اشعاری نیز به زبان ترکی سروده است. مفتون امینی سخنوری لطیف طبع و نو اندیش است که به طور پیگیر در عرصه شعر معاصر حضوری مؤثر داشته است. وی بیشتر به غزل و شعر غنائی گرایش دارد اما آثاری که تاکنون در مجموعه های " کولاک " ، " فصل پنهان " و " یک تاکستان احتمال " و ... از او به چاپ رسیده است، نشان می دهد که او در انواع دیگر شعر بالاخص شیوه های نو، دارای ارزش و اعتبار است.

عشق به خطه آذربایجان و مردم آن و طرح نکات اجتماعی در اشعار او جایگاه خاصی دارد. از اشعار نو او طراوت و رنگ و بوی تجدد محسوس است. اشعار مفتون در عین تازگی، ریشه در شعر کلاسیک فارسی دارد و این امر برآیند شناخت امینی از سنت شعر فارسی و نیز نتیجه برخورداری وی از بن مایه های غنی شعر کلاسیک است. از این رو اشعار او با مخاطبانش مأنوس است.

مفتون امینی ترکیبات و جملات نو را به راحتی در کنار تعبیرات شعری مرسوم قرار داده و در اشعارش با دیدی ژرف و باز به احوال انسان و جهان می نگرد. او شاعری است محتواگرا و مضمون ساز، که مضامین رئالیستی و بیشتر عینی، ابراز کار او را تشکیل می دهد. انعکاس عینی طبیعت در شعر او و نیز کند و کاو در پدیده های محسوس، سیما و شکلی مشخص از شعر را نمایان می سازد. شعر مفتون امینی دارای زبانی ساده، مستقل و مشخص با مضمونی اجتماعی است که رگه هایی از امید به آینده و اعتراض به بی عدالتی ها در آن ها موج می زند. تصاویر نو، دریافت های اجتماعی و زبان پر کنایه و طنزآمیز از مشخصه های بارز شعر اوست. او با تلفیق این زمینه ها، توفیق یافته شعری متمایز و انحصاری سامان بخشد.

#### ۲.۱. تبیین مساله و بیان اهداف

سنجش خلاقیت های شاعرانه به وسیله نقّادان ادبی، به طرق مختلف انجام می پذیرد، آن ها گاهی به بررسی کاربرد های دستوری و واژگانی شاعران توجه نموده و گاهی به نحوه ی کاربرد صور خیال و گاهی به موارد روحی - روانی می پردازند. یکی از هنرنامه های شاعران و نویسندگان کاربرد صورخیال به وسیله ی آن ها می باشد. توانایی شاعران در به کارگیری این فن جزو شاخصه های توانمندی های ایشان به حساب می آید. از این رو این مطالعه در صدد این است تا به سنجش کاربرد کنایه در غزلیات مفتون امینی و تبیین کند که ایشان چقدر خلاقیت داشته و یا تکراری عمل نموده اند و اصلاً بر این اساس چرا باید به کار های ایشان حداقل از این زاویه احترام قایل بود.

#### ۳.۱. پرسش های تحقیق

سوال اصلی این مطالعه عبارت است از این که:

کاربرد انواع کنایه در غزلیات مفتون چگونه است؟

سوالات فرعی که می تواند قابل طرح باشد این است که:

۱. آیا مفتون تعمدی خاص در به کارگیری این ارایه داشته است یا به صورت طبیعی استفاده شده؟

۲. از انواع کنایات، کاربرد کدامیک در غزلیات ایشان بیشتر است؟

۳. مهارت ایشان در کدام نوع کنایه بیشتر است؟

## ۲. پیشینه پژوهش

در بررسی پیشینه‌ی مطالعه در خصوص کنایه در آثار مفتون امینی، موردی یافت نشد و می‌توان ادعا نمود که این تحقیق یک مورد بدیع و تازه می‌باشد. با وجود منابعی نزدیک به موضوع مطالعه زیدی مشاهده و مطالعه شده که به دو نمونه ذیل اشاره می‌شود:

- فیاض منش، پرنده. (۱۳۸۴). نگاهی دیگر به موسیقی شعر و پیوند آن با موضوع تخیل و احساسات شاعرانه، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دوره جدید، ش چهارم.

- غیائی، محمدتقی. (۱۳۷۳). سیر تحول سبک شناسی، مجله پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۱ صص ۴۹-۶۸

- (۱۳۸۹). بلاغت تصویر، تهران: سخن.

## ۱.۲. روش شناسی، ابزار و جامعه‌ی پژوهش

این مطالعه، یک تحقیق کیفی از نوع توصیفی - تحلیلی است که با ابزار کتابخانه‌ای و سند کاوی و مراجعه به منابع اصلی و فرعی در مورد مفتون و آرایه‌های ادبی و آرایه کنایه انجام گرفته است و با یادداشت برداری و تحلیل داده‌ها گزارش نویسی شده است.

## ۳. یافته‌ها

«کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و فعل آن را به دو صورت ناقص واوی (کنا یکنو) و ناقص یایی (کنی یکنی) صرف کنند و در اصطلاح آن است که لفظی را بگویند و از آن لازم معنی حقیقی را اراده کنند به این شرط که اراده معنی حقیقی نیز جایز باشد [۴].»

با توجه به اختلاف اندک در تقسیم بندی‌های انواع کنایه بین علمای بلاغت، داده‌های این مطالعه به ترتیب ذیل و بر اساس نظر آقای دکتر سیروس شمیسا، تقسیم بندی و کدگذاری تحلیل گشته‌اند:

### ۱.۳. انواع کنایه از لحاظ دلالت مکنی به، به مکنی عنه

۱. کنایه از اسم (موصوف) ۲. کنایه از صفت ۳. کنایه از فعل یا مصدر

«کنایه به اعتبار مکنی عنه سه قسم است: ۱. کنایه ای که مقصود از آن صفتی از اوصاف باشد. مثل: کثیر الرماد که مقصود سخاوت است ۲. کنایه ای که مقصود از آن ذات و شخص موصوف باشد مثل پادشاه ددان بگویند و شیر درنده منظور باشد ۳. کنایه ای که مقصود از آن نسبت باشد یعنی اسناد چیزی به چیز دیگر به نفی و یا اثبات. مانند دریا در آستین اوست که کنایه از این است که بسیار بخشنده و بلند نظر است» [۴].»

### ۱.۱.۳. کنایه از موصوف (اسم)

«مکنی به، صفت یا مجموعه چند صفت یا جمله و عبارتی وصفی (صفت و موصوف، مضاف و مضاف الیه) یا بدلی (مضاف و مضاف الیه) است که باید از آن متوجه موصوفی شد. به طور خلاصه وصف و صفتی را می‌گوییم و از آن موصوف را اراده می‌کنیم. مانند: آزاده تهیدست که منظور درخت سرو است.» [۵]

## نمونه هایی از کاربرد این نوع کنایه در اشعار مفتون امینی:

- ۱) شب نشینان فلک چشم تورا بوسیدند / اختران پاس کشیدند به بیداری تو (ص ۸۳ کولاک) فرشتگان و پاسداران
- ۲) چیست آن کوه بلند سرخ رنگ / موج دریایی زخون، گردیده سنگ (ص ۵۵ کولاک) کوه عینالوی تبریز است
- ۳) بر تخت ثری نشسته و برتر / آویخه افسر ثریا را (ص ۱۷ کولاک) تخت ثری: کنایه از زمین / افسر ثریا: کنایه از خورشید
- ۴) با این همه در غروب هر پیکار / پرچم کش فتح خلق ما گشته (ص ۱۹ کولاک) پرچم کش: کنایه از علمدار و راهنما و رهبر
- ۵) دیگر که داغ حسرت ما تازه می کند / در شهر عشق، لاله عذارى نمانده است (ص ۱۱۰ کولاک) لاله عذار: کنایه از زیبا روی
- ۶) یاقوت کودکی و طلای شباب را / در پای لوح چوبی تحصیل باختن (ص ۱۶۰ کولاک) لوح چوبی: کنایه از تخته سیاه

## ۲.۱.۳. کنایه از صفت

«مکنی<sup>۱</sup> به صفتی است که باید از آن متوجه صفت دیگری (مکنی<sup>۲</sup> عنه) شد مثلاً: از بی نمک، بی مزه و از سرافکننده، خجل و از سیه کاسه، کنیف و بخیل.» [۵]

## نمونه هایی از کاربرد این نوع کنایه در اشعار مفتون امینی به شرح ذیل است:

- ۱) فرخنده این سفر که نشد صخره ها حری / با ضربه های وحشی سم تکاورم (ص ۷ کولاک) سرکش
- ۲) خار دل روزگار دشمن باد / شمشیر شکسته زمان بر تو (ص ۲۳ کولاک) کند
- ۳) او با همه جمال خلیایی / بر چهره سرخ خویش می نازد (ص ۱۸ کولاک) شاد
- ۴) از من سلام ای شهر پولادین تبریز / از من سلام ای سرزمین قهرمان خیز (ص ۳۳ کولاک) مقاوم
- ۵) ای شیر خواب آلود آخر جنبشی کن / در بیشه خاموش ایران غرشی کن (ص ۳۴ کولاک) بیحرکت
- ۶) زندگی با خون دل آغشته است / سگ دوی ها ذوق ها را کشته است (ص ۵۴ کولاک) بیهوده
- ۷) در دل پولاد من این ضخم زنگارین / مهر بر صندوق صدها شکوه، صدها کین (ص ۶۳ کولاک) کهنه
- ۸) من یکه تاز دشت وفا بودم ای دریغ / این اسب را نوازش مهیز می رسد (ص ۷۱ کولاک) قهرمان
- ۹) من ماه شب نشین و تو خورشید شهر دور / می سوزی از شراره حسرت مرا هنوز (ص ۷۳ کولاک) بیدار
- ۱۰) از آفتاب عیش جوانی مرا چه ماند / غیر از شعاع زرد لب بام مانده ای (ص ۹۳ کولاک) کم
- ۱۱) بگذار تا گذشته تاریک بگذرد / آینده همچون آینه در روبروی ماست (ص ۹۲ کولاک) روشن
- ۱۲) بگذار تا گذشته تاریک بگذرد / آینده همچون آینه در روبروی ماست (ص ۹۲ کولاک) نامعلوم
- ۱۳) از سیلی باد غرب بر چهره روز / کوه و در و دشت نیل رخسار شده است (ص ۹۰ کولاک) کدر
- ۱۴) گو بمیرد اختران تنگ چشم سرد خوی / آفتاب صبح بهروزی درخشید از بهار (ص ۱۰۹ کولاک) و ه چه گل بود و چه گلخانه و من محو تماشا / روح مهتاب پراکنده در ایوان تو بودم (ص ۱۲۲ کولاک) روح: کنایه از رنگ و سفیدی است
- ۱۵) همه جا جلوه حسن تو عیان در غزل من / تو پری بودی و من آینه گردان تو بودم

(ص ۱۲۲ کولاک) آینه گردان: کنایه از خادم

(۱۶) ای دل سرد جدا مانده ز یاران عزیز / خود به جان خواسته آزار پریشانی را (ص ۱۳۱ کولاک)  
دل سرد: کنایه از بی رونق

(۱۷) توئی که در همه آفاق، پر زنان گشتی / در آن قفس چه نشستی شکسته بال اینک  
(ص ۱۳۳ کولاک) کنایه از صفت پرنده یا پرواز کنان

(۱۸) با شیشه های پر گرد

با شاخه های خشک

آنجا خزان کرایه نشین همیشگی است! (ص ۱۶۶ کولاک) کنایه از مستاجر

### ۳.۱.۳. کنایه از فعل یا مصدر

«فعل یا مصدر یا جمله ای یا اصطلاحی (مکنی<sup>۲</sup>) به در معنای فعل یا مصدر یا جمله یا اصطلاح دیگر (مکنی<sup>۳</sup> عنه) به کار رفته باشد و این رایج ترین نوع کنایه است. مانند: دست کفچه کردن: گدایی کردن، دست شستن از کاری: ترک کردن آن کار.» [۵]

نمونه هایی از کاربرد این نوع کنایه در اشعار مفتون امینی به شرح ذیل است:

(۱) بنشین کنار من که در این بر گریز مهر / پر بار و سایه بخش درختی تناورم (ص ۷ کولاک)  
در کنار نشستن: کنایه از همدم همراه شدن

(۲) تازه کند خاطرات، کهنه ایام / دهکده سیر با غروب دلاراش (ص ۱۲ کولاک) زنده کردن  
(۳) نگاه چشم تو تنها نه دل زمفتون برد / که این کرشمه خوش، دلربای تبریز است (ص ۱۰ کولاک)  
دل بردن: بی قرار کردن

(۴) قسم به خرمن گل‌های زرد دشت مغان / که خار حادثه دائم به پای تبریز است (ص ۹ کولاک)  
خار به پا بودن: کنایه از گرفتار و در رنج بودن

(۵) با یاد تو موج میزند در من / یک صبح بزرگ و شاد آذرگان (ص ۲۱ کولاک) لبریز شدن  
(۶) آتش زن خویش گشت تا گردد / پایان ده رسم آتش افروزی (ص ۲۰ کولاک) فتنه برپا کردن  
(۷) دیده است و به روی خود نیاورده است / بس فتنه میان بزم مهمانی (ص ۱۹ کولاک) اظهار نکردن  
(۸) آن لحظه که شامگاه نزدیک است / کوه و در و دشت رنگ می بازد (ص ۱۸ کولاک) ترسیدن  
(۹) با دیو زوال پنجه افکنده / افسون زمانه بی ثمر کرده (ص ۱۸ کولاک) مبارزه نمودن  
(۱۰) یک دل به هزار آرزو داده / یک سینه به صد بلا سپر کرده (ص ۱۸ کولاک) مقاومت نمودن  
(۱۱) همبازی آفتاب و اخترها / همسایه ابرهای طوفان خیز (ص ۱۷ کولاک)

در اوج و بلندی قرار داشتن / در اوج و بلندی قرار داشتن

(۱۲) ما به امید تو دست از دیگران برداشتیم / چشم لطف از روی مشتاقان مهوشان شهریار  
(ص ۲۷ کولاک) دست برداشتن: قطع رابطه / چشم پوشیدن: بی توجه شدن

(۱۳) ور دل از میخانه برکندی بیا در بزم خلق / خلق محرومی که داند قدر حرمان شهریار  
(ص ۲۷ کولاک) دل کندن: قطع علاقه و ارتباط

(۱۴) اهل دل را قبله گاهی خوشتر از میخانه نیست / روی خویش از سوی حافظ برمگردان شهریار  
(ص ۲۷ کولاک) توجه نکردن

- ۱۵) با دل پر داغی از نا آشنایی های شهر/خیمه زد چون لاله چندی در بیابان شهریار (ص ۲۶ کولاک)  
خیمه زدن: کنایه از مستقر شدن
- ۱۶) یک زمان چون لاله ای در باغ سبز خشکتاب / حالیا چشم و چراغ جمله ایران شهریار  
(ص ۲۵ کولاک) چشم و چراغ بودن: عزیز بودن
- ۱۷) کوه را او دوست می دارد که خود مانند کوه / پای در دامان بود، سر در گریبان شهریار  
(ص ۲۵ کولاک) سر در گریبان بودن: کنایه از پای در دامن داشتن
- ۱۸) در محیط سرد امروزی که دل ها یخ زده ست / آفتاب گرم ظهر یک زمستان شهریار  
(ص ۲۵ کولاک) یخ زدن دل: کنایه از بی رونقی و بی محبتی
- ۱۹) فرخنده این سفر که نشد صخره ها حریف / با ضربه های وحشی سم تکاورم (ص ۷ کولاک)  
حریف نشد: کنایه از مقابله کردن و برابری نمودن
- ۲۰) دست سیاه ساعت دیواری / خشکیده در فضای سکوتی سرد  
(ص ۲۹ کولاک)  
خشکیدن دست: کنایه از بی حرکت بودن
- ۲۱) بر بند چشم یاری از همسایه خویش / وقف نیاز خویش کن سرمایه خویش (ص ۳۴ کولاک)  
چشم بستن: کنایه از بی توجه شدن
- ۲۲) صخره ها پیکر خسته اش را / می فشارد، در آغوش خود تنگ  
(ص ۳۶ کولاک)  
در آغوش فشردن: اظهار محبت
- ۲۳) با همه خاموشی و خمودیش / در دل رهگذر می زند چنگ  
(ص ۳۶ کولاک)  
چنگ به دل زدن: خوشایند بودن
- ۲۴) شهر در خواب و مردم خموشند / چهره ها زرد و قدها خمیده  
(ص ۳۷ کولاک)  
خمیده بودن قد و زرد بودن چهره: ناتوانی و ضعف
- ۲۵) شهر ماکو در آن روزگاران / قلعه آذر آبادگان بود  
(ص ۳۹ کولاک)  
قلعه بودن: سنگر و پناهگاه بودن
- ۲۶) به جای من لب سیروس را ببوس و بگویی / که پیش فتنه مفتون توان یکاد منی (ص ۵۳ کولاک)  
لب بوسیدن: کنایه از قدردنی کردن
- ۲۷) هر بنای کهنه ای چون کوه تل / زانوان را می فشارد در بغل  
(ص ۵۶ کولاک)  
زانو فشردن: کنایه از اظهار درد و افسردگی
- ۲۸) وه چه آرامش در این یغما زده ست / ترس تهمت قفل بر لبها زده ست (ص ۵۷ کولاک)  
قفل بر لب داشتن: سکوت و خفقان
- ۲۹) شهر تبریز است، شهر سوء ظن / گوش بر زنگند دائم اهل فن  
(ص ۶۰ کولاک)  
گوش بر زنگ بودن: کنایه از آماده بودن
- ۳۰) پس شدم از ساریان در شک و ریب / لب فرو بستم، نهادم سر به حیب  
(ص ۶۰ کولاک)  
لب فرو بستن: سکوت کردن / سر به حیب بردن: آرام شدن
- ۳۱) نام انسان را سه بار از قلب جاری کن / بر طلسم دیو بهمن پشت پایی زن (ص ۶۷ کولاک)  
پشت پا زدن: بی توجه شدن

- (ص ۶۸ کولاک) ۳۲) گفت هی باید کمر بر بست / وین طلسم ننگ را بشکست  
کمر بستن: کنایه از آماده شدن
- (ص ۸۳ کولاک) ۳۳) شمع بالین تو را باد چو حرمت نشناخت / سرخ شد ماه و برآمد به هواداری تو  
سرخ شدن: کنایه از عصبانیت
- (ص ۸۳ کولاک) ۳۴) شب نشینان فلک چشم تو را بوسیدند / اختران پاس کشیدند به بیداری تو  
چشم بوسیدن: کنایه از اظهار محبت و علاقه
- (ص ۸۰ کولاک) ۳۵) امید گمشده من که ره به هیچ نبرد / چو باد خسته به هر آستانه می گرید  
۳۶) من آن پرنده حسرت کشم که کنج قفس / به پر شکستگیم آب و دانه می گرید (ص ۸۰ کولاک)  
پر شکسته بودن: ناتوان بودن
- (ص ۱۰۳ کولاک) ۳۷) ای آرزوی من چه دل انگیز گشته ای / آتش به جان مردم تیریز گشته ای (ص ۱۰۳ کولاک)  
آتش به جان شدن: کنایه از فعل اسباب نابودی گشتن است
- (ص ۱۱۷ کولاک) ۳۸) به صبح بدرقه، ای اشک همتی بنمای / که شرمسار نباشم در برابر دوست (ص ۱۱۷ کولاک)  
همتی نمودن: کنایه از اقدام نمودن است
- (ص ۱۱۷ کولاک) ۳۹) چو باد خسته که سر می نههد به دامن کوه / ز دست حادثه بردم پناه بر در دوست (ص ۱۱۷ کولاک)  
پناه بر در دوست: کنایه از فعل کمک خواستن است
- (ص ۱۱۹ کولاک) ۴۰) بیداد هجر با همه رفته است و خوشدلیم / کاتش به جان و باد به کف شد رقیب من  
(ص ۱۱۹ کولاک) باد به کف بودن: کنایه از دست خالی بودن است
- (ص ۱۲۱ کولاک) ۴۱) مگر چه دیده ام از آشنایی مردم / که از فشردن دستی دوبار، مضطربم (ص ۱۲۱ کولاک)  
فشردن دستی: کنایه از دوستی کردن
- (ص ۱۲۳ کولاک) ۴۲) من اکنون باز مفتونم وز آن شب سخت دلخونم / گل عشق همایونم، پشیمانم پشیمانم  
(ص ۱۲۳ کولاک) دلخونم: کنایه از ناراحت و غمگین بودن است
- (ص ۱۲۵ کولاک) ۴۳) دستی ببر به گردن مینا و زلف تار / آنکه دهان یار خوش آواز را ببوس (ص ۱۲۵ کولاک)  
دهان بوسیدن: کنایه از فعل اظهار ارادت کردن است
- (ص ۱۲۵ کولاک) ۴۴) چون سایه بوسه بر قدم این و آن مزین / آغوش مهر پرور همراز را ببوس (ص ۱۲۵ کولاک)  
بوسه بر قدم زدن: کنایه از فعل خود را بی ارزش کردن است
- (ص ۱۲۷ کولاک) ۴۵) سفر به سوی تو بعد از وصال باید و حیف / که وهم کس نبرد راه بر کرانه تو (ص ۱۲۷ کولاک)  
راه بردن: کنایه از فعل رسیدن است
- (ص ۱۲۸ کولاک) ۴۶) پرنده ای که در آفاق هفت کشور گشت / بریخت بال و پرش کنج آشیان افسوس (ص ۱۲۸ کولاک)  
بال و پر ریختن: کنایه از فعل ناتوان شدن است.
- (ص ۱۲۸ کولاک) ۴۷) پری رخی که از او قصه بود در همه سوی / دگر کسش نبرد نام بر زبان افسوس (ص ۱۲۸ کولاک)  
نام نبردن: کنایه از فعل یاد نکردن است.
- (ص ۱۰ کولاک) ۴۸) سوگند بر نگاه تو ای آرزوی دور / نقش تو می زند قلم اشک ریز من (ص ۱۰ کولاک)  
نقش زدن: کنایه از فعل به تصویر کشیدن است.
- (ص ۱۳۱ کولاک) ۴۹) صحبت عشق اگر دست دهد بار دگر / شکوه پرداز مکن چنگ غزل خوانی را (ص ۱۳۱ کولاک)

- دست دهد: کنایه از فعل امکان داشتن است.
- ۵۰) دامن از ناز خوش دوست میفشان و مرو / تخته بند در او کن، دل طغیانی را (ص ۱۳۱ کولاک)  
دامن افشاندن: کنایه از ترک کردن کلی.
- ۵۱) چهار سال جدایی و چند لحظه وصال / چگونه می شکنند جرعه ای، خماری را (ص ۱۳۵ کولاک)  
می شکنند: اینجا کنایه از، از بین بردن است
- ۵۲) تو آن ستاره الماس شهر ما بودی / که بر نگین تو خواندند شهریاری را (ص ۱۱۳۵ کولاک)  
خواندند: کنایه از فعل ثبت کردند است
- ۵۳) من از تو هیچ نخواهم نه بوسه نه کنار / ولی به سنگ مزین جام یادگاری را (ص ۱۳۶ کولاک)  
به سنگ زدن: کنایه از فعل نابود کردن است
- ۵۴) عقل با آن دستگاه کبریا / پیش تخت عشق زانو می زند (ص ۱۳۸ کولاک)  
زانو می زند: کنایه از فعل اظهار تواضع است
- ۵۵) اگر بناست که گیسو به دست ما ندهی / به دست باد چمن، بوس نو بهاری ده (ص ۱۳۹ کولاک)  
کنایه از فعل به وصال رساندن و ملاقات است.
- ۵۶) مانند لاله عمر عزیز شباب را / در پای آن بهار شکوفان گذاشتم (ص ۱۴۲ کولاک)  
عمر در پای کسی گذاشتن: کنایه از صرف کردن و فنا کردن است.
- ۵۷) باری چنان به لطف در آی از درم که من / از چنگ دل ترانه ی شادی بر آورم (ص ۷ کولاک)
- ۵۸) فراز کوه دل انگیز ارغوانی رنگ / جهان گمشده زیر لوای تبریز است (ص ۹ کولاک)
- ۵۹) خار دل روزگار دشمن باد / شمشیر شکسته زمان بر تو (ص ۲۳ کولاک)
- ۶۰) در پرند حوض یخ بسته  
در بلور شاخه های خشک تو در تو
- در تن دیوار کف بر لب (ص ۱۴۵ کولاک) کنایه از خسته بودن و در حال مرگ
- ۶۱) رفتی و روزها سپری گشت  
بی تو گریستم  
بی تو گداختم
- اینک، من سرد نیستم (ص ۱۴۸ کولاک) کنایه از فعل بی توجه بودن است
- ۶۲) یک لحظه هم سیاهی اندوه و درد را  
باور نداشتم  
از روزهای پاک و بلند
- از روزها که خاک شدند (ص ۱۵۱ کولاک) کنایه از مردن و از بین رفتن است
- ۶۳) درخت، دل به سفر در جهان نداده ولی  
بهر کرانه فرستاده بوی و بارش را (ص ۱۵۸ کولاک) کنایه از فعل علاقمند نشدن است
- ۶۴) دل کندم از شما و سپردم به دشت و کوه  
این مرغ مست و وحشی از خود رمیده را (ص ۱۷۴ کولاک) کنایه از قطع امید کردن است



## ۲.۳. انواع کنایه به لحاظ وضوح و خفا

قدما کنایه را از نظر وضوح و خفا و قلت و کثرت وسائط و سرعت یا کندی انتقال از مکنی به، به مکنی عنه، به موارد زیر تقسیم کرده اند:

## ۱.۲.۳. تلویح

«وسائط میان لازم و ملزوم متعدّد باشد و این امر معمولاً فهم مکنی عنه را دشوار می کند. در کتب سنتی معمولاً کثیر الرماد (کسی که خاکسترش زیاد باشد) و ... را مثال می زنند. تلویح، بیشتر مربوط به متون ادبی و کنایاتی است که از قدیم به جا مانده است و در زبان محاوره به کار نمی رود چون فهمیدن آن ها دشوار است و باید معنی را از کسی شنید یا به فرهنگ های لغت مراجعه کرد.» [۵]

## نمونه هایی از کاربرد این نوع کنایه در اشعار مفتون امینی:

- ۱) از سیلی باد غرب بر چهره روز / کوه و در و دشت نیل رخسار شده است (ص ۹۰ کولاک)
- ۲) وه چه گل بود و چه گلخانه و من محو تماشا / روح مهتاب پراکنده در ایوان تو بودم (ص ۱۲۲ کولاک) روح: کنایه از رنگ و سفیدی است
- ۳) قسم به خرمن گلهای زرد دشت مغان / که خار حادثه دائم به پای تبریز است (ص ۹ کولاک)  
خار به پا بودن: گرفتار و در رنج بودن
- ۴) با یاد تو موج میزند در من / یک صبح بزرگ و شاد آذرگان (ص ۲۱ کولاک)
- ۵) آتش زن خویش گشت تا گردد / پایان ده رسم آتش افروزی (ص ۲۰ کولاک)  
آتش افروختن: فتنه بر پا کردن و جنگ نمودن
- ۶) همبازی آفتاب و اخترها / همسایه ابرهای طوفان خیز (ص ۱۷ کولاک)  
با آفتاب همبازی بودن: در اوج قرار داشتن / با ابرها همسایه بودن: در اوج و بلندی قرار داشتن
- ۷) در محیط سرد امروزی که دل ها یخ زده ست / آفتاب گرم ظهر یک زمستان شهریار (ص ۲۵ کولاک) یخ زده بودن دل: کنایه از بی رونقی و بی محبتی
- ۸) هر بنای کهنه ای چون کوه تل / زانوان را می فشارد در بغل (ص ۵۶ کولاک)  
زانو فشردن: کنایه از اظهار درد و افسردگی
- ۹) شمع بالین تو را باد چو حرمت نشناخت / سرخ شد ماه و برآمد به هواداری تو (ص ۸۳ کولاک)
- ۱۰) امید گمشده من که ره به هیچ نبرد / چو باد خسته به هر آستانه می گرید (ص ۸۰ کولاک)  
ره نبردن: کنایه از نرسیدن است
- ۱۱) من آن پرنده حسرت کشم که کنج قفس / به پر شکستگیم آب و دانه می گرید (ص ۸۰ کولاک)  
پر شکسته بودن: ناتوان بودن
- ۱۲) چون سایه، بوسه بر قدم این و آن مزن / آغوش مهر پرور همراز را ببوس (ص ۱۲۵ کولاک)  
کنایه از فعل خود را بی ارزش کردن است
- ۱۳) سفر به سوی تو بعد از وصال باید و حیف / که وهم کس نبرد راه بر کرانه تو (ص ۱۲۷ کولاک)  
راه بردن: کنایه از فعل نرسیدن است
- ۱۴) سوگند بر نگاه تو ای آرزوی دور / نقش تو می زند قلم اشک ریز من (ص ۱۰ کولاک)  
نقش زدن: کنایه از فعل به تصویر کشیدن است
- ۱۵) دامن از ناز خوش دوست میفشان و مرو / تخته بند در او کن، دل طغیانی را (ص ۱۳۱ کولاک)

دامن افشاندن: کنایه از ترک کردن کلی

۱۶) تو آن ستاره الماس شهر ما بودی / که بر نگین تو خواندند شهریاری را (ص ۱۱۳۵ کولاک)  
خواندند: کنایه از فعل ثبت کردند است

### ۱.۲.۲.۳ ایما

«ایماء که آن را اشاره نیز گویند آن است که هم وسائط اندک و هم ملازمه آشکار باشد» (همایی، ۱۳۷۰: ۲۱۰) به عبارتی دیگر «وسائط اندک و ربط بین معنی اول و دوم آشکار است. از این رو ایما عکس تلویح است و در زبان امروز هم به کار می رود و به طور کلی رایج ترین نوع کنایه است. مانند: رخت بر بستن = سفر کردن / سپر افکندن = تسلیم شدن» [۵]  
نمونه هایی از کاربرد این نوع کنایه در اشعار مفتون امینی:

- ۱) دیده است و به روی خود نیاورده است / بس فتنه میان بزم مهمانی (ص ۱۹ کولاک) عدم اظهار
- ۲) آن لحظه که شامگاه نزدیک است / کوه و در و دشت رنگ می بازد (ص ۱۸ کولاک) ترسیدن
- ۳) با دیو زوال پنجه افکنده / افسون زمانه بی ثمر کرده (ص ۱۸ کولاک) مبارزه کردن  
یک دل به هزار آرزو داده / یک سینه به صد بلا سپر کرده (ص ۱۸ کولاک) مقاومت کردن
- ۴) ما به امید تو دست از دیگران برداشتیم / چشم لطف از روی مشتاقان میوشان شهریار  
(ص ۲۷ کولاک) دست برداشتن: قطع رابطه / چشم پوشیدن: بی توجه شدن
- ۵) اهل دل را قبله گاهی خوشتر از میخانه نیست / روی خویش از سوی حافظ برمگردان شهریار  
روی برگرداندن: کنایه از توجه نکردن (ص ۲۷ کولاک)
- ۶) با دل پر داغی از نا آشنایی های شهر / خیمه زد چون لاله چندی در بیابان شهریار  
(ص ۲۶ کولاک) خیمه زدن: کنایه از مستقر شدن
- ۷) صخره ها پیکر خسته اش را / می فشارد، در آغوش خود تنگ (ص ۳۶ کولاک)  
در آغوش فشردن: اظهار محبت
- ۸) با همه خاموشی و خمودیش / در دل رهگذر می زند چنگ (ص ۳۶ کولاک)  
چنگ به دل زدن: خوشایند بودن
- ۹) شهر در خواب و مردم خموشند / چهره ها زرد و قدما خمیده (ص ۳۷ کولاک)
- ۱۰) وه چه آرامش در این یغما زده ست / ترس تهمت قفل بر لبها زده ست (ص ۵۷ کولاک)
- ۱۱) شهر تبریز است، شهر سوء ظن / گوش بر زنگند دائم اهل فن (ص ۶۰ کولاک)
- ۱۲) پس شدم از ساریان در شک و ریب / لب فرو بستم، نهادم سر به حبیب (ص ۶۰ کولاک)  
لب فرو بستن: سکوت کردن / سر به حبیب بردن: آرام شدن
- ۱۳) نام انسان را سه بار از قلب جاری کن / بر طلسم دیو بهمن پشت پای زن (ص ۶۷ کولاک)
- ۱۴) گفت هی باید کمر بر بست / وین طلسم ننگ را بشکست (ص ۶۸ کولاک)
- ۱۵) شب نشینان فلک چشم تو را بوسیدند / اختران پاس کشیدند به بیداری تو (ص ۸۳ کولاک)  
چشم بوسیدن: کنایه از اظهار محبت
- ۱۶) ای آرزوی من چه دل انگیز گشته ای / آتش به جان مردم تبریز گشته ای (ص ۱۰۳ کولاک)  
آتش به جان شدن: کنایه از فعل اسباب نابودی گشتن است
- ۱۷) چو باد خسته که سر می نهاد به دامن کوه / ز دست حادثه بردم پناه بر در دوست  
(ص ۱۱۷ کولاک) پناه بر در دوست: کنایه از فعل کمک خواستن است

- ۱۸) بیداد هجر با همه رفته است و خوشدلیم/کاتش به جان و باد به کف شد رقیب من (ص ۱۱۹ کولاک)  
 باد به کف بودن: کنایه از دست خالی بودن است
- ۱۹) من اکنون باز مفتونم وز آن شب سخت دلخونم / گل عشق همایونم، پشیمانم پشیمانم  
 (ص ۱۲۳ کولاک) دلخونم: کنایه از ناراحت و غمگین بودن است
- ۲۰) دستی ببر به گردن مینا و زلف تار / آنگه دهان یار خوش آواز را ببوس (ص ۱۲۵ کولاک)  
 دهان بوسیدن: کنایه از فعل اظهار ارادت کردن است.
- ۲۱) پرنده ای که در آفاق هفت کشور گشت/بریخت بال و پرش کنج آشیان افسوس (ص ۱۲۸ کولاک)  
 بال و پر ریختن: کنایه از فعل ناتوان شدن است.
- ۲۲) پری رخی که از او قصه بود در همه سوی/ دگر کسش نبرد نام بر زبان افسوس (ص ۱۲۸ کولاک)  
 نام بردن: کنایه از فعل یاد کردن است.
- ۲۳) صحبت عشق اگر دست دهد بار دگر / شکوه پرداز مکن چنگ غزل خوانی را (ص ۱۳۱ کولاک)  
 دست دهد: کنایه از فعل امکان داشتن است.
- ۲۴) عقل با آن دستگاه کبریا / پیش تخت عشق زانو می زند (ص ۱۳۸ کولاک)  
 زانو می زند: کنایه از فعل اظهار تواضع است.
- ۲۵) اگر بناست که گیسو به دست ما ندهی/ به دست باد چمن، بوس نو بهاری ده (ص ۱۳۹ کولاک)  
 کنایه از فعل به وصال رساندن و ملاقات است.
- ۲۶) مانند لاله عمر عزیز شباب را / در پای آن بهار شکوفان گذاشتم (ص ۱۴۲ کولاک)  
 عمر در پای کسی گذاشتن: کنایه از صرف کردن و فنا کردن است.
- ۲۷) درخت، دل به سفر در جهان نداده ولی / بهر کرانه فرستاده بوی و بارش را (ص ۱۵۸ کولاک)  
 دل دادن: کنایه از فعل علاقمند شدن است
- ۲۸) در پرند حوض یخ بسته  
 در بلور شاخه های خشک تو در تو
- در تن دیوار کف بر لب (ص ۱۴۵ کولاک) کنایه از خسته بودن و در حال مرگ
- ۲۹) دل کندم از شما و سپردم به دشت و کوه  
 این مرغ مست و وحشی از خود رمیده را (ص ۱۷۴ کولاک) کنایه از قطع امید کردن

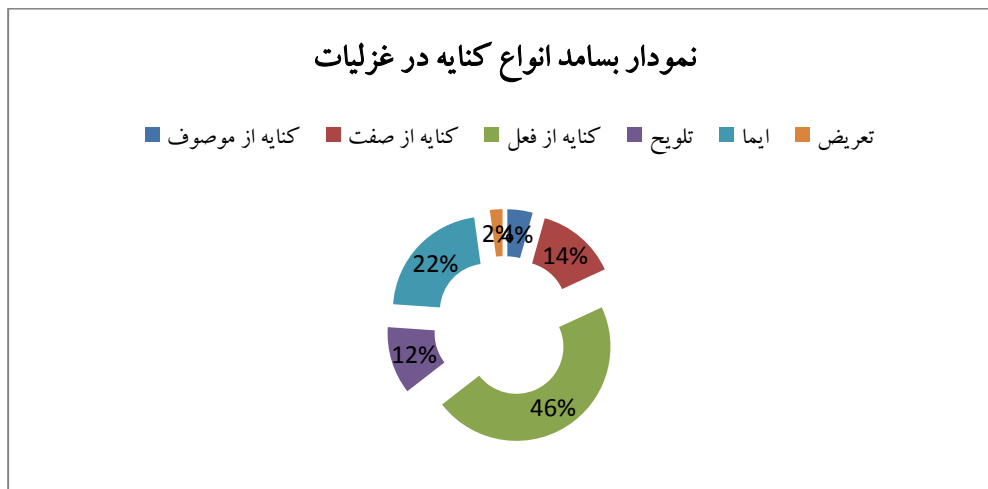
### ۳.۲.۳. تعریض

«تعریض معمولاً کنایه ای است خصوصی که بین دو نفر رد و بدل می شود و معمولاً جمله ای است که مکنی عنه آن هشدار به کسی یا نکوهش یا تنبیه و یا سخره کردن باشد از این رو مخاطب را آزرده می کند و در عرف می گویند فلانی به فلانی» [۵].

نمونه هایی از کاربرد این نوع کنایه در اشعار مفتون امینی به شرح ذیل است:

- ۱) ترس نباید از عدو با همه سترگیش / همت خلق متحد، هست از آن سترگ تر (ص ۲۸ کولاک)  
 در تعریض به کسانی است که به جای اتحاد با هم در برابر دشمن قدرتمند از بزرگی او می ترسند
- ۲) هر بنای کهنه ای چون کوه تل / زانوان را می فشارد در بغل (ص ۵۶ کولاک)  
 تعریض به حاکم ستمگری است که به جای آبادانی کشورش، رنج و افسردگی مردمانش را دامن می زند.
- ۳) شهر تبریز است، شهر سوء ظن / گوش بر زنگند دائم اهل فن (ص ۶۰ کولاک)

تعریض به کسانی است که در ظاهر به فکر منافع مردمند ولی در باطن هر لحظه منتظر گرفتن نقطه ضعف و ضربه زدن به آن‌ها هستند.



شکل ۱- بسامد انواع کنایه در غزلیات مفتون امینی

در این نمودار کاربرد انواع کنایات با تقسیم بندی های گوناگون کتب فنون ادبی در غزلیات مفتون امینی قابل مشاهده است و چنانچه می بینیم پر بسامد ترین آن با ۴۶ درصد مربوط به کنایه از فعل و کمترین آن با صفر درصد مربوط به تعریض می باشد که حاکی از صریح گویی و بی پروایی شاعر می باشد.

#### ۴. نتیجه گیری

این پژوهش نشان می دهد که نویسنده به خوبی با کنایه و کاربرد آن آشنا بوده است به طوری که توانسته در جای جای اشعار خود آن را به نحو احسن به کار ببرد. کنایه از فعل یا مصدر که رایج ترین نوع کنایه می باشد در اشعار امینی با تعداد ۶۵ مورد شاهد مثال از بسامد بالایی برخوردار است و کنایه از صفت و بعد از آن کنایه از موصوف در مرتبه های بعدی قرار می گیرند و این حاکی از توانایی شاعر در به کار بردن انواع کنایه است. از میان انواع کنایات از لحاظ وضوح و خفا، ایما با ۲۹ مورد در اکثریت و تعریض با سه مورد در اقلیت از نظر شمار قرار دارند.

#### ۵. منابع

۱. رجایی، محمد خلیل، (۱۳۷۱)، *معالم البلاغه فی علم معانی و بیان و بدیع*، دانشگاه شیراز، مرکز نشر، چاپ سوم
۲. ذوالفقاری، حسن، (۱۳۹۲)، *ریخت شناسی چیستان های محلی منظوم*، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، نشریه فرهنگ و ادبیات عامه
۳. احمد سلطانی، منیره (۱۳۷۰) *قصیده فنی و تصویر آفرینی خاقانی شروانی*، ج ۱، تهران: کیهان
۴. همایی، جلال الدین. (۱۳۷۰). *معانی و بیان*، تهران، موسسه نشر.
۵. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۵). *بیان*، تهران، میترا